

موقعیت ادب و ادیب در اجتماع و ترجمه ادبی

پرفسور دکتر نیاز احمد خان

بخش عربی، فارسی، اردو و مطالعات اسلامی

دانشگاه و شوا بهارتی، بنگال غربی، هند

چکیده:

آثار ادبی که در مورد تربیت فرد و اجتماع و باهم نشان دادن مقام معنوی و عظمت و ارزش انسان و بوجود آوردن انقلابات اساسی و روشن کردن علل سقوطها و انحرافها و جنایتها و بیدار کردن افکار، نوشته شده است، نویسندگان این کتابها بجز جنبه ادبی از جنبه اخلاقی و اجتماعی نیز خدمتی بس بزرگ به ملت خود کرده اند.

ادب بطور اساسی يك عمل اجتماعی است و مداوم يك عمل اجتماعی هم مانده است یعنی این ویژگی در طبع و نهاد ادب است. بنا بر همین وابستگی يك نمودار روابط انسان جامعه ای و نیز يك وسیله مهم بروز اندیشه و آرمان ملل محسوب می شود.

واژه های کلیدی: ادب و ادیب، ترجمه ادبی، موقعیت در اجتماع، را بندرانات تاگور

نقد و تحلیل

ادب وسیله ایست همه گیر برای اظهار جنبه های نهفته و پیدا، دنیای درونی و بیرونی جامعه که ازان روحیه آن جمعیت، آرزوها، زیبایی شناسی، تصورات خوب و بد، تجربیات و مشاهدات حقیقت و وهم اندوه و اضطرابش با همه آرایش و شکوهمندی تمام آشکار گردیده، پیش چشم مجسم می گردد.

چون گفته می شود که ادب يك عمل اجتماعی است مفهومش این است که يك جامعه عموم مردم آن، بر سطح ادب، در تجربیات یکدیگر شريك می شوند و در پی این مشارکت شان از ادراك نوینی بر خوردار می شوند که تا کنون در وجدان شان خفته بود یا مبهم و نا آشکار بوده است. اساسی ترین عمل اجتماعی ادب اینست که آن توسط قوه غیر عادی ادراك وجود ما را بیدار کرده به ادراك عموم مردم می پیوندد. توسط همین ادب ما و جامعه بمنازل رشد و تکامل می رسیم. چنانکه مشاهده ما است که طی جریان زندگی از چندین احساس دچار می شویم از چندین تجربه نا تمام می گذاریم، احساسات موهومی در وجدان ما تقلای می کند، عاطفه محبت، نفرت و طغیان سر می زند، ولی این همه بطور عمومی صامت و بی نشان می ماند و با وجود یکه آنرا احساس می کنیم ولی نمی توانیم در حیطه ادراك و احساس واضحی بیاوریم. چون ما از همین عواطف تجربیات و احساسات در داستانی، نمایشنامه ای دو باره به صورت مشخصی و قابل فهم مجسم می بینیم. احساسات خفته ما دو باره بیدار می شود و معنی و معنی واقعی آنها را ادراك می کنیم و باز این همه تجربیات و عواطف و احساسات يك جز و اصل ادراك ما می شود. بدین طریق ما در زندگی معنای نوینی می یابیم. ما رسل پروست نظر دارد که زندگی اصیل ما از نظر ما نهفته می ماند و این کار ادب است که آنرا طوری پیش چشم ما مجسم کند که ما با خود آشنا شویم. طریق همین ادراك، ما يك تجدید حیات می یابیم و ادب همین نقش را ایفا می کند.

مسائل روز افزون اجتماعی و زائیده آن صعود و افول یا تغییرات اجتماعی که فکر

انسانی را تمایلات نوینی یا سیمای فکری ودیعت کرده است، باز تاب آن اساسی ترین هویت ادبی است یعنی ادبی که پاسخگوی مقتضیات بیداری اجتماعی است، همان ادب را می توان در مقام عالی جای داد. ولی درین بیداری اجتماعی اگر عناصر انقلابی کنشگر باشد این چنین ادب را ادب رده اول باید شمرده شود.

نخست تکوین بیداری به روش آفاقی نیست بلکه بر سطح طبقه ای پدیدار می شود. بیداری فکری معمولاً در يك طبقه جامعه شکوفه می کند و این طبقه بطور مجموع دارای مقام عالی می باشد تدریجاً پهنه این بیداری گسترده تر می شود و دیگر طبقه های اجتماع را فرا می گیرد. همچنانکه را بندرات تا گور اظهار دارد:

”در میان همه جمعیت کشور اصل کشور ظهور پذیر نیست، شناخت هویت ملی که از توده مردم باز تاب می شود مبهم و غیر مشخص است. باز نمود اصیل کشور را در زندگی و کسب و حصول موفقیت افراد خصوصی باید جست. جریان قوه مجریه و روند آگاهی کشور می شود نا گهان از درزی بد هانه منبعی فواره زند. آنچه که در ژرف ذات کشور ته نشین است هیچ وقت و هیچ جایی توسط مردم فاش نمی گردد. آنچه که در فکر مبهم توده مردم نامشخص می ماند می شود در ذهن با صفای شخص طبیعی (یعنی ادیب) بوضوح روشن گردد.“ (۱)

این طبقه اجتماعی زندگی عادی را بر سطح عمومی تجربه می کند و بر اساس تجربه ها بین خود و اجتماع همه جنبه تضاد و مطابقت را منتقدانه و متقابلانه بررسی می کند، در نتیجه يك ادب نوینی بوجود می آید که در آن معنی و مطالب، منطق و اخلاق، مذهب و سیاست را زیر عناوین نوینی مورد تمحیص قرار می دهد و این سلسله رفته رفته بمقامی می رسد آنجا خود اجتماع ازان اثر می پذیرد و جهت می یابد.

ادب بطور علاقه ای به نماندن شکل ظاهری واقعیت ندارد. مقصود از خلق آثار ادبی این نیست که عکسی از واقعیت بر داشته شود. آثار ادبی بطور وسیعی با اشیا دنیای خارجی

متفاوت است. همراه با کسب مفاهیم و حصول تأثرات از واقعیت آن دنیای درون انسانی را و تجارب شخصی و طرز فکر او نسبت به دنیای اطرافش را نیز منعکس می کند. ادب بمثابه شکل خاصی از فعالیت معنوی و فکری بشر، با اینکه در نهایت امر از واقعیت الهام می گیرد، تا اندازه ای از آن مستقل است.

ادب در سراسر تاریخ یار با وفای انسان بوده و همراه با تکامل و پیشرفت فکر بشر رشد کرده است. ادب و اجتماع بهم پیوستگی ریشه ای دارد. در ادب عکس زندگی نمایان است. ادیب مردی حساس است. وی در اجتماع زندگی می کند و از چگونگی وضع اجتماع اثر می پذیرد و نیز عکس العمل را نشان می دهد و برای اظهار احساسات خویش خواه بر صنف سخنی را که باشد انتخاب کند، در آن ادراک زمان خواه نخواه باز تاب می شود.

سوالی کرده می شود که آیا نویسنده فقط وسیله ایست برای ابراز فکر بشری؟ تی اس الیوت در مقاله معروفش "سنت و استعداد فرد" می گوید که "شاعر يك وسیله مخصوصی است. یعنی او يك شخصیت انفرادی نشده غیر شخصی می ماند ولی در عدم شخصیت او نیز شخصیتی است. در عدم وجود شخصیت نویسنده، ندرت آفرینش و تصنیف هیچ ارزشی نخواهد داشت. نویسنده حقایق دوره و زمان خود را به سان احساسات و ذات خود پیش صورت داده به شیوه جدیدی تقدیم می کند" (۲). اینجا سوالی می توان کرد که چرا تنها مصنفی می تواند وضع مخصوص اجتماع یا شئون زندگی را در اثر ادبی خویش به شیوه جالب و موثری باز نمود کنند در صورتیکه يك مرد عادی در همان حالات بیشتر با مسائل زندگی دست و گریبان است ولی نمی تواند مثل نویسنده ای به شیوه هنر آفرینی اظهار کند. اینجا باید قبول کرد که ویژگی نویسنده بر ادراک دقیق حالات و زمان و در پی آن استعداد اظهار آن مبنی است. بطور حتمی نمی توان گفت آنچه که نویسنده اظهار دارد همان کاملاً ادراک درست زمان باشد. زیرا که نویسنده زندگی انسان و جزئی از شئون اجتماعی را مطابق به تمایلات و احساسات خود

تحت نظر قرار می دهد. همه جنبه های بیداری و ادراک پهنای زندگی انسانی را نمی تواند در ادب بگنجاند زیرا که هر دوره دستور و آئینی دارد و از اقدار مختلفی برخوردار است و بر اساس همین آئین و اقدار مختلف دارای هویت جداگانه ای می باشد و ادراک زمان آن دوره مختص به آن است. نویسندگان همه دستور و آئین و اقدار تغییر پذیر اجتماع را مطابق به ادراک زمان و احساسات خویش در ادب جای می دهد. اما مایه ادراک زمان شاعر و ادیب تنها محدود به حدود اجتماع خود نمی ماند بلکه از حدود مرزی گذشته دیگر مناطق جهان را فرا می گیرد و نفوس اجتماع دیگر همچنان مطابق به فلر و آرمان خویش عکس خود را می بیند. را بندرانات تاگور درین مورد اظهار نظر می کند:

”در نظام طبیعت همین فصل بهار است که وظیفه دعوت رسانی را بر دوش خود دارد. بوی عطر آگین دسته های گل شگفته اش و نغمه سرائی پرندگان همین است دعوتش. دعوتش یکسان برای همه است و در آن هیچ رعایتی از طرفداری و فرق گذاری میان هم میهنان و بیگانگان نیست. زبان جهانیش احتیاج به ترجمه ای ندارد. شاعران از بهار نماد پردازی می کنند، علیرغم اینکه ایشان در حدود مان خود شان می مانند ولی باز هم پیک پیام شان برای هر کشور است و مربوط به هر دورهایست.“ (۳)

ترجمه به نهج مختلفی توصیف شده است به معنی بعنوان هنری، فنی و یا علمی، ولی هیچ از آن محفایت نمی کند. در اصل ترجمه بیشتر ازین جریان عملی است از تحلیل و تفسیر و آفرینندگی که اقدار و ابتکارات زبانی را به زبانی دیگر جایگزین می کند. تحت روند این عمل جزئی از معنا اصلی از دست می رود ولی باز هم مفهوم عمده باقی ماند که می شود راحت شناخت. این کوشش پیهمی است در تطابق و توافق دادن بین دو زبان مربوط. چندی عقیده دارند که ترجمه بذات خود یک خلق مجددی است نه که نقل اصل. ترجمه کار عمده ایست با نگهداشتن توافق بین زبان مآخذ (Source Language) و زبان مقصود (Target Language).

چگونگی تاثیر و زیبایی معنای ماخذ باید بخوبی دریافت شود. مفهوم اساسی باید برقرار باشد. درونمایه زبان ماخذ باید مثل حلول روح به قالب زبان مقصود منتقل گردد. W.H.HUMBOLDT نظر دارد که ترجمه یکی از لزومی ترین کارش ادبی است. چرا که این صور هنری و ادبیات و فرهنگ را به آنانکه از زبان خارجی بیگانه اند نشان می دهد و این حصول عمده ایست برای هر ملتی. (۴)

سجیت مکرر جی عقیده دارد: "ترجمه باید وفادار باشد نسبت به اصل ماخذ و باشد مثل آئینه ای تا در صورت احتیاج اصل مطلب را بتوان توسط آن تجزیه کرد." (۵)

مترجم باید در هر دو زبان وارد باشد، از نشست و برخاست الفاظ آشنا باشد و از ترجمه لفظی احتراز کند، چرا که ازین شیوه کارش نمی تواند بین دو فرهنگ مغایری تعادل پیدا کند. وقتی که مترجمی معادل لفظی را می آورد باید ساخت فرهنگ و اجتماع زبان ماخذ را نیز در نظر داشته باشد. مترجم موظف است شایه بیگانگی را در کار ترجمه اش راه ندهد و تنوع فرهنگی را ابلاغ کند. زیرا که مسائل فرهنگی هر دوره حصه لزومی هر اثر ادبی است. وابستگی فرهنگ و زبان لازمه ترجمه است چرا که مسائل فرهنگی به طور پیچیده ای در بافت زبان منسوج شده است که نمی شود از هم جدایش کرد. پس معلوم شد که مترجمی پیش ازینکه دست به کار ترجمه شود اول باید با فرهنگ هر دو زبان خوب آشنا باشد.

در تألیف اثر ادبی نه فقط ایجاد معنی می شود بلکه مفهوم آن قالب می یابد. در اثر ادبی واژه هایی به کار برده می شود که مردم آن زبان می توانند تجربیات فرهنگ گذشته را در صور خیال بیاورند. واژه ساخت و پرداخت فرهنگی است که دران تجربیات اجتماع نهان است. چون همین واژه در متنی آورده شود اجتماع همان تجربیات گذشته را توسط آن احساس می کند. ترجمه به عنوان يك اثر خلاقه ادبی محالی به دست مترجم بهم می رساند که روحیه اصل نوشتجات را دو باره در زبان مقصود بیافریند. مایه اثر ادبی تنها در صورتی منتقل می شود

چون مترجم بتواند بین فرهنگ و روند ادبی زبان مآخذ و فرهنگ زبان مقصود سازشی پیدا کند. همچنان پر مود تالگیری نظر دارد که "مترجم دارد تجربیات زبان مآخذ را که در آن سهیم شده است، دو باره به فرهنگ زبان مقصود بیافریند تا خوانندگان زبان مقصود نیز بتوانند به تجربیات فرهنگ زبان اجانبی مثل هم شرکت جویند. (۶)

در مورد ترجمه آثار ادبی فارسی همچنان ترجمه ادبیات هند وضعیت اینچنین نیست. چون فرهنگ هند و ایران و دیگر کشورهای فارسی زبان هیچ مغایرتی ندارد. هر دو ملت هم نژاد و هم تبارند. تجربیات تاریخی و فرهنگی هر دویشان کم و بیش یکی است. ساخت زبان باهم پیوند ریشه ای دارد. پس مترجمی با آنچنان مسائل فرهنگی که به زبان دیگر می شود مواجه بشود در مورد فارسی وضعیت اینچنین نیست.

همچنانکه اول گفته شده است که هر نو پسند در محیطی که زندگی می کند چون می خواهد اثری را بوجود بیاورد یا فکر و نظر خود را بصورت پاره ادبی بروز دهد از همان اجتماع با تمام چگونگی اش الهام می گیرد ولی همزمان خود اجتماع را با مایه فکری جهت می بخشد زیرا که اجتماع بطور عمومی دارای وضعیتهای متنوع است. نهفته ترین فساد و خرابیهای که در لابلای نظام اجتماعی وجود دارد مردم عادی نمی توانند درست به وجه شکل حقیقی اش پی ببرند و یا بصورت دیگر معنای مشخصی بدهند ولی این نظر باریک بین نویسنده است که پوست کنده بطوری عرضه می کند پیش چشم خواننده مجسم می گردد.

تا گور همچنان مرد حکیمی بوده است که چشم بصیر وی از زمان و مکان گذشته در بطن قرنهای آئنده که در صدد حدوث است درع و ننگری داشته می توانست پی برد که جریان زمان چه صورتی خواهد پذیرفت. فکر مند حکیم و انسانگرای عظیم اگر از بیچارگی مردمان هند رنج می برد سوی دیگر نیز می خواست علیه چپاولگری و نیرنگی نیروهای چابکدست اتحادیه ای را میان کشورهای آسیائی بسیج کند. ولی در سفر نامه خود که پس از برگشت از

ایران و عراق قلمداد کرد فکر درونی و واکنش خویش را در برابر موضوعات نزدیک و دور مبنی بر تجربیات مشاهدات بروز داده است. وی در ضمن گذارشان سفرش نظرات خویش را بر چندین سوال مربوط به تمدن جدید و پیشرفت انسانی، ادراک جهان بینی اش، فلسفه زندگی، ارزیابی طبیعت و در باره آینده انسان اظهار کرده است.

چندین مسئله ایست که فکر و اندیشه شاعر را همیشه بخود مشغول داشته است. اگر طرفی سرشار از زیبایی طبیعت به عالم روحانی سیر می کند و معنای نادری را بهم آرد که وجدان هر کسی را به خود جلب می کند سوی دیگر چون مردمان هند را تحت فشار انقباض و مذهبی با هم دست و گریبان می بیند دلش شور می زند، از شدت رنج در اندرون قلب ضجه می کشد و در انتهای بد بینی از عالم اسلام استمداد طلبد و می گوید: — “بگذارید یکبار دیگر آوای تان متحمل عظمت ایده آل عالمگیری از آن طرف دریای عرب به اینطرف های ما برسد. باز مردمان با عقیده گسیل کنید تا فرقه های متفرق ما را زیر پرچم رفاقت و محبتی که دران هیچ ملاحظه ای از نژاد و مذهب وجود ندارد بهم بیاورند... مذاهب ما سبعت برادر کش را بخود گرفته قلب هند را پاره می کند.” (۷) و باز می گوید: “هیچ فرقه ای با نقیاض فکری گذشته امروز هم بتواند فکر عوام را بادستور یکطرفه ای، با ارباب یا تطمیع و یا با شیفتگی خیال را کد نگهداشته باشد دیگر امکانی ندارد” (۸)... اگر فکر انسانی دوش بدوش با اقتضای زمان تعدیلات لازم را در امور مذهبی که با مراسم و سنن پوچی آغشته است بهم بیاورد در نتیجه فریب و حیل گری به نام مذهب انباشته شود و یا به خود فریبی و شیفتگی کور کورانه تمام شود” (۹)... تا بجائیکه مربوط به من است من هم چندین بار با زخم ناروای هوا داران تشریفات مذهبی دچار شده ام. ایشان نتوانستند به دام فصاحت گیرم آرند چون فراری ام، از رعایت تشریفات مذهبی مرخصی گرفته ام تا از ورزش با ملایم پر نشاط لذت ببرم.” (۱۰)

شاعر هند دیگر شاعر عالم بشریت شده در باره خود چنین می گوید: “شاعر هندی با

سوغات سرود شادمانی به ایران آمده است. امروز چون سپیده دمی که در افق آسمان پدیدار گشته روی زمین خاوری را با اشعه زرین بر ما رسیده است دارم برای بشریت جدید نوا سنج بشوم.“ (۱۱).... من شاعرم هیچ وظیفه درس و تبلیغ را ندارم بلکه مسئولیتی دارم تا در برابر ندای باطن عکس العملی را به زبان عاطفه و زیبایی نشان بدهم... زبان حقیقی ام در عمق روح مشغول به هنر آفرینی و در مقامی می ماند که آنجا فکرهایم در حال بی زبانی سرگردان است.“ (۱۲)

اگر شاعر نامدار طرفی از روحانیت و بشریت حرف می زند نیز به اتحاد ممالک آسیایی تاکید می کند ولی می گوید: “آسیا موظف است با اتحاد قوه عمل و قدرت، مذهب روحانیت را در اندرون انسان شرف کمال بخشد... دیگر نباید بر چراغهای منفرد خانگی قناعت کرد. لازم است جشن چراغانی برگزار شود که ازان بشریت ما در آسیا تشعشع پیدا کند و وجه ما را پیش دوره جدید اعتبار بخشد و گر نه هرگز نباید امیدی داشته باشیم که دنیا ما را بشناسد و در نتیجه گمنام خواهیم ماند و اسارت گمنامی بدترین بردگی است که نکند ملتی را پابند زند.“ (۱۳)

پس هر چه که شاعر معروف رابندر نات تاگور دوران مسافرتش در ایران و عراق اظهار نظر کرد همه چکیده تجربیات و مشاهدات فرهنگی و تاریخی و بینش اجتماع است که ازان مایه گرفته است.

پاورقیها و کتابشناسی:

- (۱) نیاز احمد خان (ترجمه) طوطی سوی چمن (مسافر ایران) از رابندر نات تاگور، وشوا بهارتی، شانتی نکیتن، ۲۰۰۴.
- (۲) همو، جنبه اجتماعی در رمانهای فارسی (مقدمه) کتابستان، چندواره، مظفر پور (بهار)، ۲۰۰۶.

۳) طوطی هندسوی چمن ص ۵۹.

۴) همو، همان ص ۲۱۵.

۵) همو، همان ص ۸۶.

۶) همو، همان ص ۸۷.

۷) همو، همان ص ۶۴.

۸) همو، همان ص ۱۶۱.

۹) همو، همان ص ۵۰.

۱۰) همو، همان ص ۲۲۰.

11) Pattanaik The Art of Translation, Harman Publishing House, New Delhi.

12) Sujit Mukherjee, Translation as Discovery and other essays, New Delhi, Allied Publications, 1981

13) Pramod Talgari, The Prospective of Literary Translation, Literature in Translation (ed) Pramod Talgari and S B Verma (Bombay Popular Prakashan, Pvt. Ltd, 1988, PP3.